

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفتم: ۹۲ / ۹ / ۷

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ  
مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَتْهُمْ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ  
بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ. (حشر- ۲)

مقدمه

بحث ما در بیان نکات تفسیری این آیه بود بعد آنکه مباحث مربوط به این آیه و بخصوص نکاتی که در رابطه با مسائل اجتماعی بود را بیان کردیم.

یهود بنی نضیر وقتی مورد حمله مسلمین قرار گرفتند، برای خودشان دو جور حصار فراهم کرده بودند.

۱. درختان نخل انبوه که با وجود آنها، تهاجم دسته جمعی میسر نبود.

۲. برخی خانه هایی که با خراب کردن آنها و باقی گذاشتن دیوارهایشان، سدای محکم بوجود

آوردند و الباقی خانه ها را مسلمین خراب کردند. لذا خداوند متعال می فرماید:

... يَخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ ... (حشر- ۲)

در مورد حصار نوع دوم یعنی دیوارهای خانه ها، برخی از مفسرین نظریه دیگری را مطرح کرده اند. و آن اینکه؛ علت خراب کردن خانه ها توسط خود یهودیها این بود که بدست مسلمین نیفتد و آنها از خانه ها بهره نبرند. مسلمین هم برای دست یابی به یهودیان- قبل از اینکه صلح شود- خانه ها را خراب می کردند و لذا خداوند متعال می فرماید:

... يَخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ ... (حشر- ۲)

قضیه بنی نضیر بعد از غزوه احد بود و مهاجرانی که به مدینه آمده بودند، مسکنی نداشتند. متأهلین با انصار که خانه های کوچکی داشتند، مشترکاً زندگی می کردند و مجرد ها هم در مسجد، بر سکوهایی به نام صفه زندگی می کردند که به آنها اصحاب صفه گفته می شد.

وقتی بنی نضیر کوچ داده شدند همانطور که در جلسه قبل گفته شد، بسیاری از اموال خود را باقی گذاشتند؛ زیرا فقط حق داشتند هر خانواده به اندازه یک بار شتر ببرد و لذا غنائم زیادی برای مسلمین بوجود آمد و اتفاقاً زمانی بود که مسلمین در شرایط اقتصادی خیلی بدی بودند؛ انصار به خاطر تقسیم کردن اموالشان با مهاجرین در مضیقه بودند و مهاجرین هم چون با خود چیزی از مکه نیاورده بودند، فقیر بودند.

از طرفی دیگر چون این اموال از راه غیر جنگ بدست مسلمین افتاده بود، جزء انفال بودند و اختیار آنها طبق آیه قرآن<sup>۱</sup>، بدست پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. روایتی از ابی بصیر داریم که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است:

... قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) للأَنْصَارِ: «إِنْ شِئْتُمْ دَفَعْتُ إِلَيْكُمْ فِي الْمُهَاجِرِينَ، وَإِنْ شِئْتُمْ قَسَمْتُهَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ وَتَرَكَتَهُمْ مَعَكُمْ». قالوا: قَدْ شِئْنَا أَنْ تَقْسِمَهَا فِيهِمْ. فَقَسَمَهَا رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَدَفَعَهُمْ عَنِ الْأَنْصَارِ، وَلَمْ يُعْطَ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَّا رَجُلَيْنِ وَهُمَا: سَهْلُ بْنُ حَنِيفٍ وَ أَبُو دَجَانَةَ فَإِنَّهُمَا ذَكَرَا حَاجَةً. (البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۳۳۳)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به انصار فرمودند: اگر شما موافقت کنیم این غنائم را به مهاجرین بدهم و الا بین شما و آنها به صورت مساوی تقسیم کنم. انصار گفتند: به مهاجرین بدهید. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم غنائم را به مهاجرین دادند و به انصار چیزی ندادند مگر به دو نفر؛ یکی سهل بن حنیف و دیگری ابودجانه انصاری؛ زیرا این دو نفر خیلی وضع مالی بدی داشتند. یهودیان هم برای اینکه خانه ها بدست مهاجرین نیفتد، دست به تخریب آنها زدند که خداوند متعال در این باره فرموده است:

... يَخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ ... (حشر- ۲)

کفار در مقابله با مسلمین همیشه دست به توطئه می زنند و معمولاً این توطئه ها به خودشان برگشت می کند. برخی مفسرین به نتیجه اقدام یهودیان و سرانجام کارشان پرداخته اند و به کیفیت تخریب خانه ها اشاره ای نکرده اند. یهودیان از ابتدا قصد داشتند شهر یشرب را از آن خودشان کنند و با اخراج مسلمین و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) سیطره خود را بر منطقه کامل کنند.

هدف اصل آنها تخلیه شهر از مسلمانان بود و از ابتدا هم مقابل رسول اکرم، مقاومت کردند و ایمان نیاوردند و جنگهایی که هم می شد، علی رغم منشور هجده ماده ای که پیامبر از همه یهودیان گرفته بودند، آنها قصد داشتند مسلمین را از مدینه خارج کنند. البته تجربه نشان داده که هر زمانی که کفار و منافقان علیه مسلمین دست به اقدامی زده اند، خود دچار همان بلا شده اند، در اینجا یهودیان قصد داشتند مسلمین را از خانه خود برانند حال آنکه خود از سرزمینشان رانده شدند و حتی کار به جایی رسید که خانه های خود را- با هر انگیزه ای که بود- بدست خود ویران کردند.

در عین حال این فراز از آیه اشاره به یک سنت الهی دارد و آن اینکه؛ وقتی کفار علیه مسلمین توطئه می کنند، اگر مسلمین مقاومت کنند، عین همان نقشه در مورد خودشان جاری خواهد شد.

<sup>۱</sup> مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (الحشر: ۷)

نکته دیگری که از فراز (يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ) بدست می آید، خودزنی کفار است. یعنی تا آنجا به جنگ و لجاجت ادامه می دهند که حتی به خود هم آسیب می رسانند. برخورد کفار با مسلمین دو گونه بوده است؛

۱. برخوردی که به خاطر دفاع و تأمین امنیت خود بوده است.

۲. برخوردی که به خاطر براندازی اسلام بوده است. در این نوع برخورد، افراد حاضرند برای رسیدن به هدف خود حتی به خود هم ضربه بزنند. مانند: غزوه ذات سلاسل که در آن اهالی وادی الیابس هم قسم شدند تا پیغمبر اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را به شهادت برسانند.

داستان یهود بنی نضیر و برخوردشان با مسلمین از نوع دوم است؛ زیرا از زمانی که رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به مدینه آمدند، یهودیان در شعاع حمایت ایشان قرار داشتند و زندگی خوبی داشتند. اما قبل از آمدن رسول اکرم به مدینه یهودیان از دو ناحیه بشدت تهدید می شدند.

۱. قبائل اوس و خزرج که فقیر بودند و هر لحظه ممکن بود برای بدست آوردن ثروت به یهودیان حمله ور شوند.

۲. خطرناکتر از این اوس و خزرج، قبائل عرب بودند که تمام زندگی آنها با کشتن و غارت کردن می گذشت؛ زیرا بیابانگرد بودند و درآمدی جز غارتگری نداشتند.

لذا با آمدن رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به مدینه تا حدود زیادی امنیت یهود تأمین گردید. لذا جنگ اینها با یهود به خاطر احساس خطر امنیتی نبود بلکه قصد براندازی داشتند و لذا زمانی که کعب بن اشرف کشته شد، می توانستند تحت امانی که رسول اکرم به آنها داده بود، هر چه دارند بفروشند و براحتی خارج شوند ولی تا آنجا که توانستند استقامت کردند و خودزنی نمودند. شاهد این مسأله هم اینکه؛ آن وقت که عبدالله بن اُبی، سرکرده منافقان مدینه پیش آنها رفت و گفت: چرا تسلیم مسلمین شدید، ما به شما کمک می کنیم، یهودیان دوباره در مقابل مسلمین ایستادگی کردند و کار به جایی رسید که حتی خود، خانه هایشان را ویران کردند.

بنابراین ما نباید به این فکر باشیم که با کسانی که در پی براندازی نظام اسلامی هستند، توافق و تعامل داشته باشیم زیرا آنها در این زمینه بسیار جدی هستند تا آنجا که حاضرند به خود هم ضربات محکمی بزنند تا ما را سرنگون کنند.

و اما بررسی فراز آخر آیه دوم؛

... فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ. (حشر-۲)

در اکثر آیات قرآن، می بینیم جمله ای به عنوان تزییل آورده شده است که حاوی یک سری قواعد و اصول کلی در مورد زندگی اجتماعی می باشد. این فراز از آیه هم یک نوع تزییل است که در اینجا به بررسی آن خواهیم پرداخت.

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ. (حشر - ۲)

بررسی لغوی عبرت؛

عبرت از ماده عبور است (عبور از یک جریان محسوس به یک جریان معقول نسبت به آنچه در فکر خودش برای زندگی اش طراحی کرده است). وقتی انسان یک جریان را می بیند و می خواهد طبق آن برای زندگی خودش، برنامه ریزی کند. این یعنی عبور از یک جریان محسوس به یک جریان معقول که طبق آن برنامه زندگی خود را معین می کند و تعبیر خواب هم از همین قیبل است و نیز اینکه به اشک، عبره گفته می شود هم به خاطر این است که از داخل چشم عبور می کند و بر صورت انسان جاری می گردد.

این عبور یک عمل تخیلی است اما دارای یک پیامی می باشد و این عبور از ساختار محسوس به ساختار معقول، برای درک آن پیام می باشد.

حال باید دید، در این آیه شریفه آن موضوع محسوس که خداوند متعال می خواهد ما را از آن به موضوعی معقول متوجه سازد چیست؟ و طبیعتاً آن موضوع معقول چیست؟  
مقدمتاً عرض می کنیم که عبرت با تجربه فرق دارد.

درس و سرمشقی که انسان از وقایع و جریانهای مثبت می گیرد، تجربه است. ولی عبرت، سرمشقی است که انسان از جریانهای منفی می گیرد. حال چرا؟

در پاسخ می گوییم: تجربه عبارت است از تحلیل فکری محسوسات. ما یک جوانمردی، یک فداکاری، یک حمایت از دین و ... را در یک انسانی دیده ایم، آن را حس کرده ایم، دقیقاً بر اساس فکر خودمان فواید و نتایج آن را تحلیل می کنیم و بدنبال این هستیم که از این حرکت سرمشق بگیریم. ولی اگر در یک حادثه ای، به یک نکته منفی رسیدیم، هیچ وقت دوست نداریم آنرا در زندگی خود سرایت دهیم و از آن عبور می کنیم و لذا به این حالت، عبرت می گوییم.  
این بود فرق معنای اصطلاحی عبرت با تجربه.

و اما برگردیم به اصل بحث؛ در این آیه شریفه آن موضوع محسوس که خداوند متعال می خواهد ما را از آن به موضوعی معقول متوجه سازد چیست؟ و طبیعتاً آن موضوع معقول چیست؟

در این آیه بیان شده است که از چهار چیز که دارای آثار منفی است، باید عبرت گرفته شود؛

۱. مقابله با خدا و رسول.

۲. اتفاق و اتحاد کفر و نفاق.

در جریان یهود بنی نضیر، یک وحدتی بین کفار (یهودیان) و منافقین مدینه به سرکردگی عبدالله بن اُبی شکل گرفت. و آن زمانی بود که عبدالله بن اُبی با بنی نضیر مخفیانه جلسه ای ترتیب داد و به آنها گفت: چرا شرائط پیامبر را قبول کردید؟ شما مقاومت کنید، ما هم از پشت به مسلمین حمله خواهیم کرد و شما را نجات خواهیم داد.

یهودیان بر حسب تحریک عبدالله بن اُبی، مقاومت کردند و لذا دوباره جنگ شروع شد. دوباره رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور دادند باقیمانده نخلها را آتش بزنند. پس از اینکه نخلها تمام شد، مسلمین به پای دیوار رسیدند که خود یک مانع اساسی بود.

یهودیان دیدند مسلمین جدی هستند و از طرف دیگر، عبدالله بن اُبی هم به قول خود عمل نکرد لذا دوباره درخواست صلح کردند و از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امان خواستند. پیامبر به آنها امان داد. آنها گفتند: همان شرائط قبلی را قبول داریم. ولی پیامبر فرمودند: الآن دیگر قضیه فرق کرده است و به این سادگی نیست؛ به هیچ وجه حق ندارید جنسی را با خود ببرید. فقط دست زن و بچه هایتان را بگیرید و بروید. آنها دیدند خیلی کار سخت شد چند نفر را به وساطت پیش رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستادند تا اینکه ایشان در نهایت قبول کردند که هر خانواده فقط یک بار شتر با خود ببرد.

این قرارداد باعث مقاومت کفر گردید و عمده نقش نفاق این است که قائمه کفر را تشکیل می دهد و اصلاً جبهه کفر به خودی خود نمی تواند کاری از پیش ببرد و این جبهه نفاق است که پشتوانه کفر در لجاجت و سم پاشی علیه مسلمین است.

منافقین کسانی هستند که خود به طور مستقیم نمی توانند به بدنه اسلام و مسلمین ضربه ای وارد کنند و لذا مترصد یک فرصتی هستند که اگر جبهه کفر علیه مسلمین وارد عمل شد، آنها هم وارد عمل شده و به کمک کفار می آیند و با آنها متحد می شوند.

در طول تاریخ کشور عزیزمان، ایران، به خوبی و البته متأسفانه هر از چند گاهی این قضیه به طور کاملاً واضح مشهود است.

۳. اتکاء به امکانات و تجهیزات مادی سرنوشتی همانند قوم بنی نضیر خواهد داشت. یعنی در همه حرکتهایی که داریم نباید متکی به امکانات مادی باشیم. این تجهیزات هر آنچه هم که پیشرفته باشد، باز هم برد محدودی دارد و آنچه بردش محدود نمی باشد، اتکاء به خداوند

متعال است. همیشه دشمنان اسلام و مسلمین فقط اتکاء به تجهیزات داشته اند و مؤمنین اتکاء به خداوند متعال داشته اند؛ علاوه بر اینکه از امکانات استفاده می کنند.

بنابراین هیچ وقت نباید از تجهیزات و امکانات دشمن ترسید و نیز نباید فقط به تجهیزات مادی خودمان اتکاء کنیم. البته این کلام به معنای عدم استفاده از امکانات نیست، بلکه در عین اینکه از امکانات استفاده می کنیم، باید توکلمان بر خداوند متعال باشد.

۴. نکته بعدی عبرت، مسأله اختلاف و تأمین وحدت در مقابل اختلاف است.

در جلسات گذشته گفته ایم که اصل اعراب حجاز و عراق و شامات و مصر، از اعراب یمن بودند که بعد از سیل عرم به این مناطق کوچ کردند. قبیله اوس و خزرج در یشرب و مدینه سکنی گزیدند و زمانی به این مکانها رفتند که یهودیان در آنجا آمده بودند و لذا جاهای خوب و حاصلخیز را آنها گرفته بودند. عربها هم که آمدند در واقع به عنوان کارگر و مزدور، در خدمت یهودیها قرار گرفتند تا اینکه جمعیت عربها بیشتر از یهودیها بود و لذا یهودیها به وحشت افتادند و به ساختن بناها و قلعه های مستحکم پرداختند تا اگر عربها قصد حمله داشتند، بتوانند از خود دفاع کنند.

و از آنجا که عدّه اعراب از یهودیان زیادتر شد و ممکن بود علیه یهودیان قیام کنند، آنها شروع به اختلاف افکنی بین عربها کردند.

جریان اختلاف افکنی یهود به صورت برنامه ریزی شده انجام می شد. به این صورت که وقتی فصل برداشت محصول<sup>۲</sup> بود سعی می کردند عربها با هم در صلح باشند و به کسب درآمد برای خود و اربابان یهودی خود پردازند و بعد از آن بین آنها اختلاف می انداختند تا هم به خود مشغول شوند و هم تعدادشان کم شود و هم درآمد خود را در راه کشتن یکدیگر هزینه کنند.

با آمدن اسلام، اختلافات اوس و خزرج از بین رفت و با هم متحد شدند و در سایه همین اتحاد و یکدلی بود که توانستند یهودیان تا دندان مسلح و ثروتمند و برخوردار از امکانات و تجهیزات را شکست داده و آنها را از مدینه اخراج کنند.

نکته دیگر اینکه اولی الأبصار که در فراز پایانی آیه دوم آمده است، چه کسانی هستند؟ به عبارت دیگر؛ خداوند متعال از کلمات دیگری استفاده فرموده است به عنوان مثال فرموده است: یا ایها المؤمنون و یا نفرموده است: یا ایها الناس.

... فَأَعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ. (حشر-۲)

اولی الأبصار کسانی هستند که توان فکری و اندیشه بالایی دارند و علمای جامعه را تشکیل می دهند.

<sup>۲</sup> محصول حجاز، خرما و معروفش بود که در فصل پاییز جمع آوری می شد.

در معنای اولی الأَبْصَارِ حدیثی که از وجود نازنین امیرالمؤمنین (علیه السلام) و نیز حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)، نقل شده است، می آوریم.

إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفُهُ.

إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ مَذْهَبُهُ. (نهج البلاغه؛ ص: ۱۱۶ و تحف العقول)

بیناترین چشمها آن چشمی است که خوبیها را ببیند و خط نگاهش به خوبیها باشد و از دیدن آنها و کشف واقعیاتی که از درون خیر می کند، در زندگانی خود استفاده می کند.

خداوند متعال هم می فرماید: عبرت گرفتن کار هر کسی نیست. در بسیاری موارد از کنار یک صحنه عبرت آموز، مثل صحنه تصادف عبور می کنیم و به آن هم نگاه می کنیم، اما خیلی کم هستند افرادی که از دیدن چنین صحنه ای عبرت گرفته، آن را در زندگی خود سرایت دهند.